جهاد نفس دشوار، اما شدنی

واکاوی چیستی و اهمیت جهاد نفس در آموزه‌های دینی

منصور حسینی

در آیات قرآن، اصطلاح جهاد نفس به معنای جانفشانی در راه خدا در میادین جنگی به کار رفته، ولی این جانفشانی بدون جهاد نفس به معنای خودسازی و رهایی از شهوات و خواسته‌ها و هواهای نفسانی امکان‌پذیر نیست. نویسنده در این مطلب درباره چیستی جهاد نفس و اهمیت آن از دیدگاه قرآن و روایات سخن گفته است.

***

مفهوم شناسی جهاد نفس

جهاد نفس ترکیبی از دو واژه جهاد به معنای به کارگیری تمام توان و نیرو در قول و فعل است.(محمد بن محمد زبیدی، تاج‌العروس من جواهر القاموس، ذیل «جهد»)

مراد از نفس در اصطلاح قرآنی ذات حتی ذات خداوندی مانند: وَیُحَذِّرُکُمُ اللهُ نَفْسَهُ؛ خداوند شما را از نفس و ذاتش بر حذر می‌دارد(آل عمران، آیات ۲۸ و ۳۰)، روان و جان آدمی(شمس، آیه ۷؛ زمر، آیه ۴۲؛ بقره، آیات ۴۸ و ۷۲ و ۲۸۱)، هواهای نفسانی(بقره، آیه ۸۷) و مانند آن است.

در قرآن تعبیر جهاد نفس به معنی جهاد با نفس و جان همانند جهاد با اموال آمده است، مانند آیه ۷۲ سوره انفال که می‌فرماید: وَجَاهَدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللهِ؛ و در راه خدا با اموال و با جان‌های خود جهاد کردند، در این‌گونه موارد، حرف باء به معنای سببیت بر سر مال و جان آمده تا بیان کند که این مجاهدت با سرمایه‌های مالی و جانی انجام می‌گیرد و شخص مجاهد مال و جان بر سر جهاد می‌گذارد و جانفشانی می‌کند.

پس همان طوری که در جهاد کبیر علمی با کمک قرآن علیه شبهات به مجاهدت می‌پردازد و آن را دفع می‌کند(فرقان، آیه ۵۲)، در جهاد اصغر با کمک مال و جانفشانی این مجاهدت صورت می‌گیرد.

اما یک معنای دیگر برای جهاد نفس مطرح است و آن «جهاد علیه نفس» است. این معنا در قرآن به‌صراحت مطرح نشده است. اگر اصطلاح جهاد نفس به معنای «جهاد علیه نفس» باشد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا نفس دشمن است که باید علیه آن مجاهدت کرد چنان‌که علیه دشمنان جهاد انجام می‌گیرد؟ در پاسخ باید گفت: نفس به معنای روان و یا ذات، مقصود در این ترکیب نیست؛ بلکه مراد از نفس همان هواهای نفسانی است؛ به این معنا که هواهای نفسانی دشمن تلقی شده و باید علیه این دشمن درونی مجاهدت کرد و او را سر جایش نشاند. پس مراد از جهاد نفس همان جهاد علیه هواهای نفسانی است.

در روایات نیز آنچه از اصطلاح روایی جهاد نفس به دست می‌آید، مراد همین معنای جهاد علیه هواهای نفسانی است. به سخن دیگر، مقصود این است که در خود نفس یک جهادی در حال انجام است. یعنی صحنه نفس را میدان‌گاهی از قوای متضاد و متناقض فرض کرده‌اند که باید در این میدانگاه به جهاد پرداخت.

به تعبیر دیگر، جهاد نفس یعنی جهاد فی النفس، یعنی جهادی که در درون نفس رخ می‌دهد. این تعبیر ناظر به میدان معرکه و جهاد است نه له یا علیه چیزی یا کسی. در این‌جا فرض بر این است که در نفس انسانی قوایی چون عقل و شهوت و غضب علیه یکدیگر به جنگ و جهاد می‌پردازند و از آنجایی که لفظ جهاد یک لفظ مقدس با معنای خاص و اصطلاح اسلامی و شرعی است، مراد، جهاد در صحنه نفس علیه دو قوه‌ای است که می‌کوشد تا عقل را به زیر سلطه خویش در آورد. پس جهاد در صحنه نفس، مقدس است؛ زیرا مجاهد، عقلی است که می‌کوشد تا غضب و شهوت را رام و زیر سلطه خود در آورد.

هر یک از دو معنای اخیر یعنی «جهاد علیه هواهای نفسانی» و «جهاد در صحنه نفس به قصد غلبه عقل» همان مراد و مقصود از جهاد نفس در اصطلاح روایاتی است که به جهادنفس اشاره دارد.

جهاد نفس در آیات

چنان‌که گفته شد، جهاد نفس در آیات قرآن بی‌هیچ شک و تردیدی به جانفشانی در صحنه نظامی و جهاد نظامی اشاره دارد. هر گاه واژه جهاد با اموال و انفس مطرح شده به این قصد بوده است که به معنای جنگ با کافران و مشرکان از طریق جانفشانی است. البته در برخی از آیات از جمله ۷۸ سوره حج آمده است: وَجَاهِدُوا فِی اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ؛ در خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید. یعنی چنان‌که بایسته خدایی خداست مجاهدت در خدا کنید. این عبارت می‌تواند هم جهاد نظامی و اصغر را در بر گیرد و هم جهاد کبیر علمی را با استفاده از قرآن و هم جهاد نفس برای خدایی و متاله شدن مراد و منظور آیه باشد؛ چنان‌که مفسران معنای اعم از جانفشانی، یعنی جهاد با هواهای نفسانی را مطرح کرده‌اند.(طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن؛ ذیل آیه)

علامه طباطبایی می‌نویسد: کلمه«جهاد» به معنای بذل جهد و کوشش در دفع دشمن است و بیشتر بر مدافعه به جنگ اطلاق می‌شود و لیکن گاهی به طور مجاز توسعه داده می‌شود به طوری که شامل دفع هر چیزی که ممکن است شری به آدمی برساند می‌شود. مانند شیطان که آدمی را گمراه می‌سازد و نفس اماره که آن نیز آدمی را به بدی‌ها امر می‌کند و امثال این‌ها. در نتیجه جهاد شامل مخالفت با شیطان در وسوسه‌هایش و مخالفت با نفس در خواسته‌هایش می‌شود که رسول خدا(ص) این قسم جهاد را «جهاد اکبر» نامید و ظاهرا مراد از جهاد در آیه مورد بحث معنای اعم از آن و از این باشد و همه را شامل شود مخصوصا وقتی می‌بینیم که آن را مقید به قید (در راه خدا) کرده به خوبی این عمومیت را می‌فهمیم، چون این آیه جهاد را متعلق کرده بر کاری که در راه خدا انجام شود پس جهاد اعم است.(المیزان، ذیل آیه)

در مجمع‌البیان ذیل آیه ۶۹ عنکبوت: وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا آمده است: و کسانی که در راه ما و به خاطر فرمانبرداری و جلب خشنودی ما جهاد و تلاش کنند و در برابر کفر و بیداد و نیز هواهای نفسانی پایداری ورزند و بایستند، بی‌گمان ما آنان را به راه خویش راه می‌نمائیم تا به نجات و کامیابی و پاداش پرشکوه ما نائل آیند.(مجمع‌البیان، ذیل آیه) در این تفسیر معنای اعم از جهاد نظامی بیان شده و جهاد نفسانی با هواهای نفس نیز مطرح می‌شود. علامه طباطبایی نیز می‌نویسد: کلمه «جاهدوا» از ماده «جهد» است، و«جهد» به معنای وسع و طاقت است و «مجاهده» به معنای به کار بردن آخرین حد وسع و قدرت در دفع دشمن است و جهاد بر سه قسم است، جهاد با دشمن ظاهری و جهاد با شیطان و جهاد نفس. راغب این طور گفته است؛ و معنای «جاهَدُوا فِینا» این است که جهادشان همواره در راه ما است و این تعبیر کنایه از این است که: جهادشان در اموری است که متعلق به خدای تعالی است، چه جهاد در راه عقیده باشد و چه در راه عمل و چون جهادشان در راه خدا است هیچ عاملی ایشان را از ایمان به خدا و اطاعت اوامر و نواهی او بازنمی‌دارد.(المیزان، ذیل آیه)

جهاد نفس در روایات

اما روایات بسیاری به مسئله جهاد نفس به معنای مصطلح پرداخته است که شیخ حر عاملی در کتاب ارزشمند وسایل‌الشیعه در بخش «کتاب الجهاد» ۹۱۰ حدیث را درباره تهذیب نفس و درمان بیماری‌های آن برگزیده و آنها را در ۱۰۱ باب با عنوان «ابواب جهاد النفس و مایناسبه» مرتب کرده است. از جمله این روایات روایتی است که امام صادق(ع) از پیامبر(ص) نقل می‌کند. در این روایت جهاد نفس به عنوان جهاد اکبر معرفی شده است.

امام صادق(ع) فرماید: إنّ النّبیّ (صلی‌الله علیه‌وآله) بَعَثَ بسَرِیّه، فلَمّا رَجَعوا قالَ: مَرْحَبا بقوم قَضَوُا الجِهادَ الأَصْغَرَ و بَقِیَ الجِهادُ الأَکْبَرُ. قیلَ: یا رسول‌الله، و ما الجِهادُ الاَکْبَرُ؟ قالَ: جِهادُ النّفْسِ؛ پیامبر(ص) سپاهی را به جنگ گسیل داشت؛ وقتی برگشتند فرمود: خوشامد می گویم به گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند، اما جهاد اکبر همچنان مانده است. عرض شد: ای پیامبر خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفْس.(نگاه کنید: کلینی، اصول کافی، ج۱، ص ۱۲)

البته شیخ صدوق، در ادامه حدیث این تتمه را نیز نقل کرده است: ثُمّ قالَ: اَفْضَلُ الْجِهادِ مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ الّتی بَین جَنْبَیهِ؛ برترین جهاد این است که شخص با نفس خود جهاد کند.(معانی الأخبار:ج ۱، ص ۱۶۰)

ابوذر در روایتی تفسیر روشن‌تری از جهاد نفس می‌دهد و معلوم می‌کند که مراد از جهاد نفس جهاد علیه هواهای نفسانی است. ایشان از پیامبر خدا (ص)- درباره برترین جهاد می‌پرسد و پیامبر(ص) در پاسخ به سؤال ابوذر از برترین جهاد ـ فرمود: أنْ یُجاهِدَ الرّجُلُ نَفْسَهُ و هَواهُ؛ مبارزه انسان با نفْس و هواهای نفسانیش.(میزان الحکمه، ج ۲، جهاد اکبر) همچنین پیامبر(ص) فرمود: لا فضیله کالجهاد، ولاجهاد کمجاهده الهوی؛ هیچ فضیلتی همانند جهاد نیست و هیچ جهادی همانند مجاهده با هوای نفس نیست.(میزان الحکمه، ج۱، ص ۴۵۳، الجهاد الاکبر، حدیث ۲۷۴۷) نیز فرمود: إعلموا أنّ الجهاد الاکبر، جهاد النّفس، فاشتغلوا بجهاد أنفسکم تسعدوا؛ بدانید جهاد با نفس، جهاد اکبر است، پس به جهاد با هواهای نفستان مشغول شوید تا سعادتمند شوید.(همان، حدیث ۲۷۴۸)

در تبیین اینکه چرا جهاد نفس جهاد اکبر است باید گفت وقتی هواهای نفسانی دشمن‌ترین دشمنان بشر است، به طور طبیعی مجاهدت با این دشمن سخت‌تر است. پیامبر(ص) می‌فرماید: أَعْدَی عَدُوِّکَ نَفْسُکَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْکَ؛ سرسخت‌ترین دشمنت نفس تو هست که در میان دو پهلویت قرار دارد. (تنبیه الخواطر، ورام بن ابی فراس، ج ۱، ص ۵۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۷، ص ۶۴) که دراین روایت منظور از نفس همان هواها و دل به‌خواهی‌های نفس اماره است.

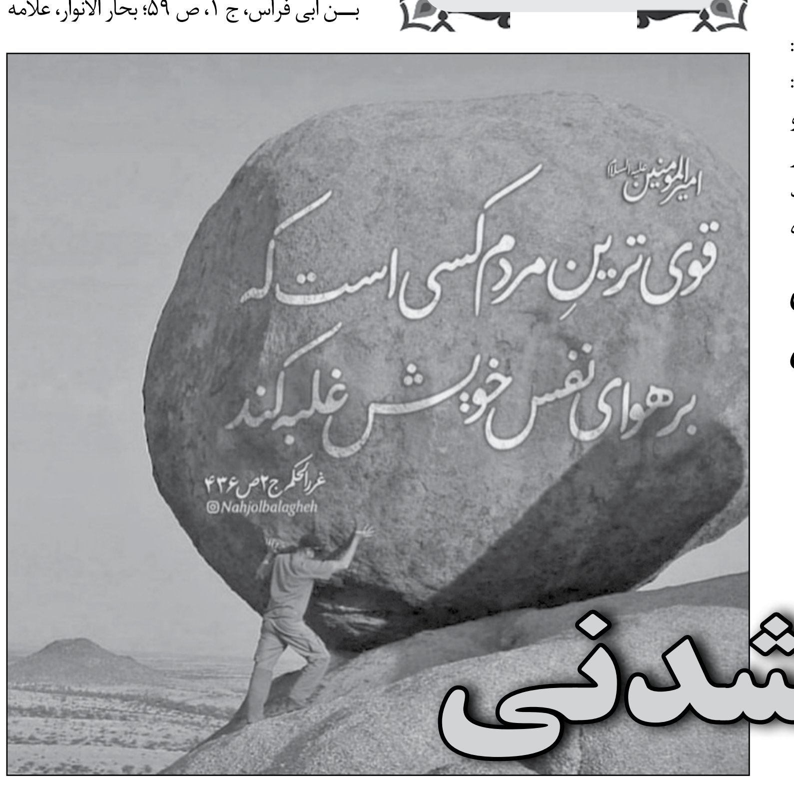

از نظر قرآن شکست در عرصه نظامی اگر با مجاهدت همراه باشد، عین پیروزی است اما شکست در برابر هواهای نفسانی سقوط از کرامت انسانی به دامن «کالانعام بل هم اضل» یعنی فرودست‌تر از چهارپایان شدن است.

در آیات قرآن جهاد علمی علیه شبهه‌افکنی دشمنان با بهره‌گیری از قرآن به عنوان جهاد کبیر معرفی شده است و پیامبر(ص) جهاد نظامی حتی با جانفشانی و بذل مال را جهاد اصغر معرفی می‌کند، اما جهاد علیه هواهای نفسانی و شهوت و غضب و قدرت‌طلبی و مال‌طلبی و تفاخر و تکاثر و دیگر صفات پست را جهاد اکبر معرفی می‌کند تا این‌گونه بیان کند که جهاد علیه نفس بسیار سخت‌تر از هر جهادی است. این جهاد است که انسان را متخلق به اخلاق الهی می‌کند و او مظهر صفات و اسمای الهی می‌شود و به عنوان خلیفه از کرامت برتر بهره‌مند می‌گردد.

اگر اصطلاح جهاد نفس به معنای «جهاد علیه نفس» باشد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا نفس دشمن است که باید علیه آن مجاهدت کرد چنان‌که علیه دشمنان جهاد انجام می‌گیرد؟ در پاسخ باید گفت: نفس به معنای روان و یا ذات، مقصود در این ترکیب نیست؛ بلکه مراد از نفس همان هواهای نفسانی است؛ به این معنا که هواهای نفسانی دشمن تلقی شده و باید علیه این دشمن درونی مجاهدت کرد و او را سر جایش نشاند. لذا مراد از جهاد نفس همان جهاد علیه هواهای نفسانی است.

در آیات قرآن جهاد علمی علیه شبهه‌افکنی دشمنان با بهره‌گیری از قرآن به عنوان جهاد کبیر معرفی شده است(فرقان، آیه ۵۲) و پیامبر(ص) جهاد نظامی حتی با جانفشانی و بذل مال را جهاد اصغر معرفی می‌کند، اما جهاد علیه هواهای نفسانی و شهوت و غضب و قدرت طلبی و مال طلبی و تفاخر و تکاثر و دیگر صفات پست را جهاد اکبر معرفی می‌کند تا این‌گونه بیان کند که جهاد علیه نفس بسیار سخت‌تر از هر جهادی است. این جهاد است که انسان را متخلق به اخلاق الهی می‌کند و او مظهر صفات و اسمای الهی می‌شود و به عنوان خلیفه از کرامت برتر بهره‌مند می‌گردد.

از نظر قرآن شکست در عرصه نظامی اگر با مجاهدت همراه باشد، عین پیروزی است(توبه، آیه ۵۲) اما شکست در برابر هواهای نفسانی سقوط از کرامت انسانی به دامن «کالانعام بل هم اضل» یعنی فرودست‌تر از چهارپایان شدن است.(اعراف، آیه ۱۷۹؛ فرقان، آیه ۴۴)

درباره دشواری جهاد نفس گفته‌اند که مردم به طور عادی یک‌بار می‌میرند، ولی کسی که در مسیر جهادنفس و مبارزه با شیطان و هواهای نفسانی خود قرار می‌گیرد، روزی هفتاد بار می‌میرد.(مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۴)

آثار جهاد نفس

برای جهاد نفس همانند هر کار خیر و عمل صالح آثاری است که در برخی از روایات به آنها اشاره شده است. از جمله این آثار و برکات جهاد نفس می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

غلبه بر نفس و هواهای آن: امیرمؤمنان علی(ع) در این‌باره می‌فرماید: ثمرة المجاهده قهر النّفس؛ میوه مجاهدت غلبه بر نفس و خواسته‌های آن است.(میزان الحکمه، ج۱، ص ۴۵۳، الجهاد الاکبر، ص ۴۵۴، حدیث ۲۷۵۸)

مالکیت بر نفس: پیامبر گرامی اسلام(ص) می‌فرماید: جاهدوا أهواءکم تملّکوا أنفسکم؛ با هواهای نفستان مجاهده کنید تا مالک نفس‌هایتان شوید. (همان، ص ۴۵۵، حدیث ۲۷۶۶)

چتر فرشتگان و راندن شیطان: پیامبر(ص) در این باره نیز می‌فرماید: جاهدوا أنفسکم بقلّه الطّعام والشّراب، تظلّکم الملائکه و یفرّعنکم الشّیطان؛ با هواهای نفستان با کم خوردن طعام مجاهده کنید تا ملائکه شما را زیر چتر و بالشان بگیرند و شیطان از شما فرار کند.(همان، حدیث ۲۷۶۸)

اکمال تقوا: تقوا میوه ایمان است و یقین میوه تقوا است. کسی که به کمال تقوای الهی برسد در مراتب سه گانه یقین یعنی علم الیقین و عین الیقین (تکاثر، آیات ۵ و ۷) و حق الیقین (واقعه، آیه ۹۵) در مرتبه اخیر قرار می‌گیرد. پس مجاهدت نفسانی از چنین برکت و اثری برخوردار خواهد بود. پیامبر(ص) فرموده است: من جاهد نفسه أکمل التّقی؛ هر کسی مجاهدت نفس کند تقوا را تکمیل کرده است. (همان، حدیث ۲۷۷۰)

البته آثار دیگری نیز برای جهاد نفس است که می‌توان از احادیث گوناگون به دست آورد.

محاسبه نفس در جهاد نفس

جهاد نفس نیازمند برنامه‌ریزی است. یعنی شناخت صفات رذیله خویشتن از طریق بررسی رفتار خود و یا دیدگاه‌های برادران مؤمن است که در مقام آینه وضعیت شخص را نشان می‌دهند و عیوب برادران را بدون هیچ کم و کاست و عیب‌جویی بیان کرده و بدون آنکه بخواهند عیب بزنند و یا شخص را خوار و خفیف سازند از باب نصیحت و موعظه آنها را مطرح کرده و کمک به اصلاح آن می‌کنند. محاسبه نفس و سنجش وضعیت قبل و بعد خود در هر روز و هفته و ماه و سال از مهم‌ترین روش‌هایی است که می‌تواند در جهاد نفس کمک کند.

انتقام سخت از ظالمان سنت الهی

محمد برزویی

انتقام در ساختار مقابله به مثل و عدالت تقابلی، حقی ثابت است که عقل فطری و نقل وحیانی آن را می‌فهمد و امضا می‌کند و عاقلان و مؤمنان بدان ایمان و گرایش دارند و انجام می‌دهند.

انتقام، یک سنت الهی در ساختار نظام احسن است که مبتنی بر عدالت است و همان‌گونه که خدا انتقام می‌گیرد، مردمان نیز از این حق الهی برخوردار هستند تا در چارچوب عدالت انتقام گیرند و مجرم را کیفر دهند.

انتقام به معنای مقابله به مثل

واژه انتقام از ریشه «نقمت» در اصل به معنای انکار چیزی با زبان یا با عقوبت است؛ البته به معنای اکراه یا اشد کراهت نیز آمده است.(مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ذیل واژه «نقم»؛ صحاح‌اللغة ذیل واژه)

مقصود از انتقام دراین مطلب، واکنشی در برابر کنش دیگری به قصد مجازات و عقوبت در چارچوب اصل عقلی و نقلی مقابله به مثل است. بنابراین، عقل در قلب سالم و نفس معتدل، نه‌تنها حقیقت انتقام را می‌فهمد و آن را مبتنی بر حقانیت و عدالت می‌داند، بلکه بدان گرایش دارد و آن را تایید و امضا می‌کند؛ چنان‌که نقل وحیانی نیز همان را می‌شناسد و امضا می‌کند و گرایش بدان را تشویق می‌کند؛ زیرا اگر این اصل مراعات نشود، نظام احسن که براساس حقانیت و عدالت است فرو می‌پاشد و اجتماع انسانی دچار هرج‌ومرج می‌شود.

اصولا عدالت به معنای قرار دادن دو چیز هموزن و همسنگ است مانند دو کفه ترازو که تعادل را ایجاد و حفظ می‌کند؛ از همین‌رو در کاربردهای عربی همواره یک ابزار سنجه به نام ترازو است که هر چیزی را بر آن عرضه می‌کنند تا تناسب و تعادل امری معلوم شود. آن چیزی که چیزی دیگر به آن عرضه می‌شود، همان معیار و ملاک سنجش است که می‌تواند کیل و کیلو، پیمانه و متر و مانند آنها باشد. بنابراین، با توجه به چیزهای گوناگون، معیارهای گوناگونی وجود دارد؛ زیرا معیارهای کمیت و کیفیت متفاوت است و لازم است برای سنجش هر چیزی از ترازو و میزان و معیار خاص و مناسب آن استفاده شود.

از نظر قرآن، همان‌گونه که کیل و پیمانه و ترازو برای سنجش کالا استفاده می‌شود، برای سنجش انسانیت نیز از معیار تقوا استفاده می‌شود(حجرات، آیه ۱۳) که البته میزان‌الاعمال همان حق است که تجلی آن امیرمؤمنان علی(ع) و دیگر معصومان(ع) هستند؛ زیرا امام علی(ع) تجلی تمام کمال حق است که هر کسی را باید به ایشان عرضه کرد تا دانسته شود تا چه اندازه اعمالش مطابق حق و حقانیت و عدالت است.

از نگاه قرآن، اقتضای حقانیت و عدالت آن است که در برابر هر عملی از خیر و شر، مطابق آن، واکنش نشان داده شود؛ بر همین اساس در برابر احسان باید احسان کرد(الرحمن، آیه ۶۰) و در برابر زشتی و بدی نیز همان اندازه باید واکنش نشان داد؛ چنان‌که خدا می‌فرماید اگر ستمگر را مجازات کردید، پس تنها به مثل ستمی که به شما شده، عقوبت کنید.(نحل، آیه ۱۲۶؛ حج، آیه ۶۰) همچنین می‌فرماید: پس هر که بر شما تعدی کرد شما هم به مثل آن بر او تعدی کنید.(بقره، آیه ۱۹۴) یا می‌فرماید: پاداش زشتی و بدی، به مثل آن است.(یونس، آیه ۲۷)

بنابراین، وقتی از انتقام و قراردادن دیگری در نقمت سخن به میان می‌آید، این انتقام می‌بایست در چارچوب مقابله به مثل باشد؛ زیرا تجاوز از حد آن و افراط، به معنای بی‌تقوایی و خروج از عدالت است و خدا اگر مثلا اجازه قصاص می‌دهد، براساس همان اصل مقابله به مثل است اما زیاده‌روی و تعدی را جایز نمی‌داند، بلکه تعدی و افراط در قصاص یا انتقام را مصداقی از ظلم می‌داند. پس اگر نصرت الهی برای انتقام گیرنده است، در همین چارچوب مقابله به مثل به دور از هرگونه تعدی و تجاوز است.(بقره، آیه ۱۹۴)

مؤمنان نه‌تنها اهل عدالت هستند و بدان قیام می‌کنند، بلکه «قوامین بالقسط» هستند.

یکی از سنت‌های الهی در کنار سنت انتقام، سنت مکر الهی است؛ خدا براساس سنت مکر اجازه می‌دهد تا ظالمان هرگونه که بخواهند عمل کنند و این گمانه در آنان تقویت شود که همه‌کاره هستند و هیچ‌کس در برابر ظلم و ستم آنان نیست اما خدای خیرالماکرین، در زمانی که ظالمان گمان می‌کنند مکرشان کارگر شده، چنان انتقامی سخت از آنان می‌گیرد که راهی برای بقایشان نمی‌ماند و آنان نیست و نابود شده و در آخرت نیز گرفتار دوزخ می‌شوند.

بنابراین، اقامه عدالت در آنان جزو ملکات و مقومات شخصیتی آنان است و چنان بدان پایبند بوده و بدان قیام می‌کنند که حتی اگر اقامه آن علیه خودشان یا خویشان باشد، باز از آن دست برنمی‌دارند؛ زیرا مؤمنان شاهدان الهی در زمین و گواهان حق و حقیقت و عدالت در آن هستند.(نساء، آیه ۱۳۵؛ مائده، آیه ۸)

عوامل و موجبات انتقام

کارهایی موجب می‌شود تا خدا در مقام انتقام برآید؛ زیرا برخی از کارها چنان زشت و بد است که خشم الهی را به‌دنبال دارد. از دیدگاه قرآن، برخی از عوامل خشم و انتقام الهی عبارتند از: اعراض و رویگردانی از آیات الهی(سجده، آیه ۲۲)، تقلید کورکورانه از نیاکان و تکذیب پیامبران و مؤمنان(زخرف، آیات ۲۳ و ۲۵)، جرم و گناه(سجده، آیه ۲۲؛ ابراهیم، آیات ۲۷ و ۲۹؛ روم، آیه ۲۷)، تأسف الهی(زخرف، آیات ۵۱ و ۵۵)، مخالفت با حدود و احکام الهی(مائده، آیه ۹۵)، ستمگری(حجر، آیات ۷۸ و ۷۹)، پیمان‌شکنی(اعراف، آیات ۱۳۵ و ۱۳۶؛ زخرف، آیات ۵۱ و ۵۵)، غفلت از آیات الهی(اعراف، آیه ۱۳۶)، کفر و انکار آموزه‌های وحیانی و حق‌ناپذیری(زخرف، آیات ۲۳ تا ۲۵)، رفتارهای نابهنجار جنسی چون همجنسگرایی(حجر، آیات ۵۸ و ۵۹ و ۷۹)، فسق(زخرف، آیات ۵۱ تا ۵۵)، اتراف و خوشگذرانی و بدمستی همراه با کفر(زخرف، آیات ۲۳ تا ۲۵).

با تأمل در موارد پیش‌گفته معلوم می‌شود که همه این موارد به یک معنا از مصادیق ظلم است و شکی نیست که ظالم باید تنبیه و مجازات شود. البته کسی که ظلم می‌کند به خدا ظلم نمی‌کند، بلکه به خودش ظلم می‌کند و انتقام الهی چیزی جز بازتاب و پیامد همان ظلم نیست. از همین‌رو در تعابیر قرآنی از چنین امری به‌عنوان «ظلموا انفسهم» یاد شده است.(ابراهیم، آیات ۴۵ تا ۴۸) پس انتقام‌های الهی ناظر به «ظلم» است(حجر، آیات ۷۸ و ۷۹) که مصادیق بسیاری دارد که برخی از آنها ذکر شده است.

البته برخی از مردم جاهل علیه مؤمنان روشی را در پیش می‌گیرند که خود انتقام ظالمانه است. چنان‌که انتقام فرعون از ساحران مؤمن و شکنجه و قتل آنان(اعراف، آیه ۱۲۰ و ۱۲۶)، انتقام یهود از مؤمنان مسیحی و سوزندان آنان(بروج، آیات ۴ تا ۸)، انتقام منافقان ثروتمند از مؤمنان(توبه، آیه ۷۴) و مانند آنها از مصادیق انتقام ظالمانه است؛ همچنان‌که اگر کسی فراتر از حد و اندازه، افراط در انتقام کند، او نیز انتقام ظالمانه گرفته و خدا از چنین افرادی نیز حمایت نمی‌کند و نصرت نمی‌دهد؛ زیرا لازم است تا در انتقام رعایت عدالت شود و از حد و اندازه نگذرد بلکه مقابله به مثل باشد.(شوری، آیه ۴۰)

البته خدا در مسائل شخصی به‌ویژه میان مؤمنان خواستار عفو و احسان است و حتی توصیه می‌کند که عفو بهتر از انتقام در قصاص است؛ زیرا بخشش و عفو در عین قدرت بسیار پسندیده است.(نساء، آیات ۱۴۸ و ۱۴۹؛ بقره، آیات ۱۷۸ و ۱۹۴)

انتقام، حق مشروع عقلی و نقلی

چنان‌که گفته شد، انتقام به معنای مجازات و کیفر ظالمان در همان سطح و اندازه ظلم و ستم، حکم شرعی الهی است که عقل فطری و نقل وحیانی آن را می‌شناسد و بدان گرایش دارد. خدا به صراحت انتقام گرفتن از ستمگران را حق مشروع و مسلم ستم‌دیدگان دانسته و به آنها یادآور می‌شود که خدا آنان را در این امر یاری کرده و با نصرت الهی به پیروزی می‌رسند.(شوری، آیه ۴۱)

انتقام به معنای مجازات و کیفر ظالمان در همان سطح و اندازه ظلم و ستم حکم شرعی الهی است که عقل فطری و نقل وحیانی آن را می‌شناسد و بدان گرایش دارد. خدا به صراحت انتقام گرفتن از ستمگران را حق مشروع و مسلم ستم‌دیدگان دانسته و به آنها یادآور می‌شود که خدا آنان را در این امر یاری کرده و با نصرت الهی به پیروزی می‌رسند.

یکی از سنت‌های الهی در کنار سنت انتقام، سنت مکر الهی است؛ خدا براساس سنت مکر اجازه می‌دهد تا ظالمان هرگونه که بخواهند عمل کنند و این گمانه در آنان تقویت شود که همه‌کاره هستند و هیچ‌کس در برابر ظلم و ستم آنان نیست؛ اما خدای خیرالماکرین، در زمانی که ظالمان گمان می‌کنند مکرشان کارگر شده، چنان انتقامی سخت از آنان می‌گیرد که راهی برای بقایشان نمی‌ماند و آنان نیست و نابود شده و در آخرت نیز گرفتار دوزخ می‌شوند.(ابراهیم، آیات ۴۶ و ۴۷)

علت تسلط یک مشت یهودی ژاندارم آمریکا بر جوامع و حکام اسلامی

چرا یک مشت یهودی ژاندارم آمریکا بر دو میلیارد مسلمان از جنبه نظامی، سیاسی، فکری، اقتصادی مسلّطند؟

قرآن به این سؤال پاسخ داده است: «خداوند وضع هیچ ملتی را عوض نمی‌کند تا آنکه خودشان تغییری در خود ایجاد کنند.»(رعد- ۱۱)

این آیه کریمه، رمز جلو افتادن و عقب افتادن ملت‌ها را بیان می‌کند. هیچ مردمی از بدبختی به خوشبختی نمی‌رسند مگر اینکه عوامل بدبختی را از خود دور سازند و بالعکس، یک ملت خوشبخت را خدا بدبخت نمی‌کند مگر آنکه خودشان موجبات بدبختی را برای خویش فراهم آورند. ما ناله داریم که چرا خدا یک مشت یهودی ژاندارم آمریکا را بر هفتصد میلیون مسلمان[۱] به صورت‌های مختلف نظامی، سیاسی، فکری، اقتصادی مسلّط می‌کند؟ چرا صدمیلیون عرب[۲] در جنگ پنجم ژوئن شکست خوردند؟

چرا خدا مسلمانان را عزّت نمی‌دهد؟ چرا قوانین طبیعت را به نفع مسلمین نمی‌چرخاند؟ عصبانی می‌شویم، شب از غصه بی‌خواب می‌مانیم، رنج می‌بریم و ناله می‌کنیم، دعا و استغاثه می‌کنیم ولی مستجاب نمی‌شود.

پاسخی که قرآن به ما می‌دهد یک جمله است: «خداوند وضع هیچ ملتی را عوض نمی‌کند تا آنکه خودشان تغییری در خود ایجاد کنند.» (رعد- ۱۱)

خدا قانون خود را عوض نمی‌کند. ما باید خودمان را عوض کنیم.

ما غرق در جهالتیم، در فساد اخلاق غوطه‌وریم، هیچ‌گونه وحدت و اتفاق نداریم و در عین حال توقع داریم که خدا ناصر ما و یاور ما باشد!

ما برای یک حادثه کوچک هزار قسم شایعه می‌سازیم، دروغگویی و نادرستی را شیوه خود قرار داده‌ایم و از هر فضیلتی تبرّی جسته استعفا کرده‌ایم و در عین حال می‌خواهیم بر دنیا هم آقایی و سیادت داشته باشیم! این نشدنی است.

*** مجموعه آثار استاد شهید مطهری (آشنایی با قرآن (۱-۵))؛ ج۲۶؛ ص۴۰۶ با تلخیص و ویرایش**

۱و۲- لازم به ذکر است ارقام ذکر شده در کلام شهید مطهری نسبت به جمعیت مسلمانان و ملل عرب طبق آمار قبل از انقلاب می‌باشد.

چراغ راه

سبب کاهش یا ازدیاد عمر

قال الامام الصادق(ع): «یعیش الناس باحسانهم اکثر مما یعیشون باعمارهم، و یموتون بذنوبهم اکثر مما یموتون باجالهم».

امام صادق(ع) فرمود: مردم بیش از آنکه با طول عمر خود زندگی کنند، با احسان و نیکوکاری خویش زندگی می‌کنند، و بیش از آنکه به سبب فرارسیدن زمان مرگ خود بمیرند، بر اثر گناهان خویش می‌میرند.[۱]

۱- بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۴۰، ح ۷

حکایت خوبان

چگونگی ارتزاق از حسنات بعد از مرگ (باقیات صالحات)

امام صادق(ع) فرمود: مومن از شش برنامه‌ای که از او به جا مانده است، بعد از مرگش بهره می‌برد: ۱- فرزند شایسته‌ای که برای او استغفار کند ۲- کتاب هدایتگری از او باقی بماند که دیگران از آن بهره ببرند ۳- چاه آبی که حفر کرده (و نفعش را دیگران می‌برند) ۴- درختی را که کاشته است (که از ثمراتش دیگران استفاده می‌کنند) ۵- آبی که جاری نموده است ۶- و برنامه حسنه و نیکی که مردم آن را به اجرا گذارند و از آن متابعت کنند.[۱]

۱- الخصال، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۲۳

پرسش و پاسخ

گیرنده جان آدمی(۲)

پرسش:

چرا خدای متعال در قرآن کریم، گاهی قبض ارواح انسان‌ها را به ملائکه و گاهی به ملک‌الموت و گاهی هم به خودش نسبت می‌دهد. آیا این گیرندگان متعدد جان آدمی، و اختلاف و تفاوت آیات قرآن، موهم تعارض و تناقض در قرآن نیست؟

پاسخ:

در بخش نخست پاسخ به این سؤال، موضوع شبهه قبض‌کننده ارواح انسان‌ها و ذکر آیات قرآن در این رابطه را مطرح کردیم و در ادامه یک جواب علمی و استدلالی به این شبهه دادیم. اینک در قسمت پایانی دنباله مطلب را پی می‌گیریم.

در صورت مستقل نبودن همه موجودات الهی در تاثیرگذاری و اصل موجودیت خود، درمی‌یابیم که همه موجودات عالم هستی، وجه‌الله، جندالله، سپاه، ستاد، مرأت و مجلای او هستند: «سپاهیان آسمان‌ها و زمین از آن خداست.» (فتح- ۴)

بنابراین، هیچ چیزی در جهان نیست، جز اینکه ماموری از ذات اقدس خداوند است. البته خدای متعال، از طریق نظام علی و معلولی و علل و اسباب، ربوبیت خود را در جهان هستی اعمال می‌کند.

در این‌باره حضرت علی(ع) می‌فرماید: «ابی‌الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها». خدای متعال جریان امور(هستی) را جز از طریق مجاری اسباب آن جاری و ساری می‌نماید.(بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۰) در واقع سنت خداوند بر آن است که افعال و اشیا را به وسیله علل و اسبابشان به جریان می‌اندازد. لذا از این جهت است که خداوند در عین آنکه فعل و اثری را به فاعل آن نسبت می‌دهد، استقلال در تاثیرگذاری را از آن سلب کرده و خود را تنها فاعل منحصر به فرد جهان هستی معرفی می‌کند.

بنابراین اختلاف و تفاوت تعبیرهای قرآنی، موهم تعارض و تناقض در قرآن کریم نیست.

۲- توفی و به تمام و کمال گرفتن جان انسان‌ها، از منظرهای مختلفی قابل بررسی است، به این معنی که توفای ملائکه به واسطه گرفتن و جدا کردن روح از بدن است(القبض و النزع) و توفای ملک‌الموت، عزرائیل به وسیله امر کردن به ارواحی است که امر او را اجابت کرده و اعوان و انصار خود را با امر به گرفتن جان و روح شخص خاصی می‌نمایند(که به امر الهی زمان اجل او رسیده است). اما توفای خداوند سبحان آن است که موت را خلق کرده است(و ساعت خاصی را برای گرفتن جان انسان مشخص کرده است). بنابراین مشاهده می‌شود که هیچ تعارضی بین این آیات نیست و نگرش‌های متفاوت و از زاویه‌های مختلف به مسئله «موت» وجود دارد تا اینکه مسئله قبض روح که برای بشر بسیار پیچیده و منشأ سؤالات فراوانی است را تا حدی روشن نماید.

۳- عرفای مسلمان، غایت سیر و سلوک و مراتب عرفانی خود را رسیدن به این جمله می‌دانند که «لامؤثر فی‌الوجود الا الله» در عالم هستی و وجود، هیچ عامل مستقل و تاثیرگذاری جز الله وجود ندارد. این حقیقت عرفانی حکایت از آن دارد که تاثیرگذاری همه موجودات عالم هستی، در حد استقلال و عرض ربوبیت الهی نیست، بلکه همه آنها به اذن الله تاثیرگذار هستند و اگر خدای متعال فاعلیت آنها را در تاثیرگذاری مطرح می‌کند، این بدین معنی است که آنها در طول علت فاعلی و توحید افعالی خداوند قرار دارند، نه اینکه مستقل هستند و در عرض فاعلیت مطلق الهی، به ایفای نقش می‌پردازند.

سلوک عارفانه

نقش گواهان عدل الهی در قیامت

بدون شک گواهی خداوند متعال به تنهایی برای همه‌چیز و همه‌کس کافی است، و نیازی به شاهدان دیگر نیست، زیرا او به همه‌چیز آگاه است، ولی وجود گواهان متعدد از جهات دیگری حائز اهمیت است: ۱- طولی بودن گواهان، یعنی دیگران به اذن او بر اعمال انسان گواهی می‌دهند ۲- جنبه کیفر داشتن برخی از گواهان، یعنی آن عضو وسیله کیفر و عذاب او می‌شود. ۳- واقعیت‌های عینی و خارجی که در آخرت ظهور پیدا می‌کند.[۱]

۱- پرسمان قرآنی معاد، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ص ۱۳۴.

صفحه معارف روزهای: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir